

نگاهی به مقوله مرگ

مردم در برابر مرگ سه دسته می شوند: یک دسته که از تنعمات دنیا برخوردارند، از مرگ می هراسند، چون مرگ را قطع خویش های خود می بینند. گروه دیگر هم از مرگ می ترسند، چرا که به مکافات اعمال خود می اندیشند، پس خود را برای مرگ مهیا می کنند و گروه سوم کسانی هستند که از مرگ استقبال می کنند زیرا مرگ را لقای محبوب و معشوق می دانند (کیمیای سعادت، ج دوم، ص ۶۱۵)

به راستی چند درصد از مردم مرگ را می فهند؟ به راستی چند درصد از مردم به مرگ می اندیشند؟ یا چند درصد از مردم مرگ را می بینند؟ یا چند درصد از مردم مرگ را زیبا می پندارند؟ این همه سوالاتی است که آدمی می بایست از خود بپرسد و به دنبال جوابی منطقی و مقنع باشد.

با اینکه از واژه دنیا می توان فهمید که به معنای «دنی» است و دنی نیز چیزی جز پستی نیست و نابود شدن و البته بی ارزش بودن نیست، اما باز هم اغلب مردم زندگی را به مرگ ترجیح می دهند و به بیانی درصدند تا با زدن عینک هوشیاری بر چشمان خود زیبایی های دنیا را دو چندان ببینند و از ویژگی ها و حقایق بارز مرگ بازمانند. ولی از منظر این قلم مهمترین رکن زندگی آگاهی و ادراکی واقع بینانه به مقوله مرگ است. یعنی بشر در جهت نیل به یک زیست شرافتمندانه باید تعاریفی مختلف و متنوع را از دنیای مرگ در زندگی ترسیم کند. چه اینکه طی کردن جاده زندگی بدون توجه و تأمل و اندیشیدن در دنیای مرگ طبعاً می تواند نوعی طی طریق عقیم یا مثنی باشد. اینکه می گوئیم عقیم بدین خاطر که قطعاً انتهای این جاده به مرگ ختم می شود و مثنی بدین لحاظ که ما باید در این جاده یعنی جاده زندگی با کوله باری از خیر و برکت و صداقت به پیش رویم. چرا که مهمترین نیازی که می تواند به سوالات مرگ در پایان این جاده پاسخ دهد، همین کوله باری است که ذکر آن رفت. بنابراین می توان اذعان داشت که با اینکه خود قرآن با صراحت می فرماید: **کل النفسه ذائقه الموت** «هر نفسی باید مزه مرگ را بچشد.» ولی اکثر مردم نه شهامت این را دارند که مرگ را بپذیرند و نه اینکه از مزه مرگ باخبرند.

و از این آیه می توان چنین برداشت کرد که زندگی زیباست / اما مرگ زیباتر است / چون دنیای نادیده هاست. نادیده به این خاطر که قرآن به گرفتن هر جانی توسط مگر تأکید موكد می کند، اما از ویژگی های مرگ چیزی را نگفته است که تنها به مزه مرگ اشاره می کند. بنابراین می توان نتیجه گرفت که مرگ چون دارای مزه است، پس به نوبه خود نیز دارای ویژگی های این مزه نیز از قبیل شیرین بودن، تلخ بودن، شور بودن، ترش بودن و ملس بودن نیز می تواند باشد. یا به قول حافظ:

می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

یا به قول خیام اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

گر پرده بیفتد نه تو مانی و نه من

با این تعبیر می توان مرگ را فهمید، اما فهمیدن آن کاری است بس دشوار. می توان در مرگ اندیشه کرد، اما اندیشه در آن کار هر کسی نیست. می توان مرگ را دید، اما دیدن آن چشم بصیرت می خواهد و می توان مرگ را زیبا پنداشت، اما بدون شناخت از زیبایی های آن میسر نیست. لذا تعمق در جهت شناخت از مقوله بسیط و پیچیده مرگ تنها کار انبیا و ائمه اطهار است. چه اینکه در این خصوص سخنانی نغز و آموزنده را فراروی بشر قرار داده اند. به نحوی که پیامبر (ص) می فرماید: **«زیرک ترین انسان ها کسانی هستند که همیشه به مرگ می اندیشند.»** یا در نهج البلاغه می خوانیم که: **«هرکس که بسیار یاد مرگ کند از دنیا به اندک راضی خواهد شد.»**

لذا یاد مرگ از تعالیم گوهر دین است و یکی از اندیشه های گران سنگ و اصولی آموزه های دینی یاد کردن از مرگ است. اندیشه در باب مرگ و احوال آن در نهج البلاغه بسیار آمده است. به طوری که مرگ اندیشی به وضوح از لا به لا ی گفتار آن بزرگوار آشکار است و امکان ندارد کسی نهج البلاغه را بخواند و تأکیدات امام را بر این امر بداند و بر خود نلرزد و خوف موت، ولو اندک، در جان او پنجه نیفکند. لذا از این حیث که ما بگوئیم زندگی بسیار خوشایند و زیباست، امری طبیعی و معقول است و مسلماً انسان نیز برای زندگی خلق شده است و نه برای مرگ.

اما همین توجه موكد به زندگی و استفاده از منویات آن خود زمینه ای در جهت آشنایی و شناخت بیشتری نسبت به مقوله مرگ است و نه غافل شدن از آن. بنابراین آدمی هرچه بیشتر به مرگ بیندیشد، هم آدمیت آن آدمیت می یابد و هم اینکه معرفت آن از مرگ، معرفتی واقع بینانه خواهد بود.

اما مساله ای هست که در اغلب امور اجتماعی نیز عمومیت یافته و آن این است که برخی تأکید پیشوایان دین را در یادآوری مرگ، یک نوع دلزدگی و وحشت برانگیزی و دلمردگی می پندارند. در جواب به این طیف باید گفت که این مساله بستگی دارد که ما مردن را چگونه ارزیابی کنیم یا چه نوع نگاهی به آن داشته باشیم. اگر به مانند ابوالعلا ی معری شاعر نابینای مشهور عرب باشد (استاد طه حسینی که آن هم نابینا بود) که باید گفت که این فرد شخصی بود تلخ کام و بدبین که زندگی را در نهایت به سختی گذراند و سودی هم از این عالم نجست. همسری اختیار نکرد و غذای گوشتی نخورد و نهایتاً وصیت کرد که بر سنگ گورش بنویسند:

هذا جنايه ابى و ما جنيت با حد

این جنایت پدرم بود، اما من به احدی جنایت و ستم روا نداشتم.

با احترام به این اندیشمند اما باید ابراز داشت که چنین انسانی در برابر مرگ عکس العملش این بود که حال که باید مرد پس بهتر بود که اصلاً به این عالم نمی آمدم که در جواب به این دانشمند باید گفت که ما برای این دنیا خلق نشده ایم. ولی آمدن نعمتی بزرگ است اما نه برای ماندن، بلکه زیبایی آن در رفتن است و بنابر سخن نغز و آموزنده پیامبر مردم همه در خوابند، وقتی می میرند بیدار می شوند.

پس مرگ یک نوع بیداری است. یک نوع سفر از مکانی به مکان دیگر. یک نوع جبر که ما را با درهای اختیار در جهان آشنا می کند. یا به قول خیام شاعر گرانقدر:

چون باقی نخواهیم ماند، پس همین دنیا را غنیمت بدانیم و همین دم را خوش باشیم:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن

فردا که نیامده است فریاد مکن

برنامه و گذشته فریاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

با این همه تفاسیر باز هم نوع نگاه و عکس العمل جهان معاصر به مرگ نوعی نگاه تنفرآمیز و محقر است. به طوری که به حذف مرگ می اندیشند.

شکی نیست که در جهان جدید تلاش برخی بر این است که مرگ را تحقیر و حذف نمایند، ولی در جواب به این نوع طرز فکرها باید گفت که مرگ هرگز از خاطر نمی رود و چون زندگی نیز عمرش کوتاه است پس فکر کردن به آن نیز به عنوان آغازی بی انتها، بی معناست. گورستانها نیز باید نزدیک شهرها باشند، چون بی تردید باید گورستان رفت. مرده ها نیز فراموش نخواهند شد، همان گونه که زنده ها می میرند، برای فرزندان نیز باید از مرگ گفت، چون کتمان حقیقت عین حقیقت است و در ضمن چون بر قبر اسلاف ما مرگ نوشته اند پس باید واقعیت را برای فرزندان نیز نوشت و بالا خره چون زندگی پایانی دارد، پس همان پایان مرگ است.

نتیجه اینکه هرچند در اذهان عموم از مرگ سخن گفتن به منزله ناامیدی و یک نوع رعب و وحشت به شمار می رود، اما بی تردید مرگ یک حقیقت است و از حقیقت سخن گفتن عین صواب. در ثانی به یاد مرگ بودن یعنی به یاد زندگی و درست استفاده بردن از ویژگی های آن. یعنی به قول مولا نا یاد مرگ فرعون منشی انسان را سرکوب می کند. یعنی یاد مرگ روحیه فزون طلبی را در انسان از میان برمی دارد و بالا خره یاد مرگ به ما می آموزد که فهم درستی از زندگی داشته و توجه لا زم و سالمی را به اعمال و رفتار خود زندگی داشته باشیم. ولی باز هم این مهم جای بحث دارد، چه اینکه تاریخ بشر می گوید: نگاه عوام و حتی خواص در اقصی نقاط جهان به مقوله مرگ نگاهی متفاوت است.

متفاوت از این حیث که برای یکی مرگ وداع است و برای آن دیگری وصال. برای یکی رسیدن به وطن و برای آن دیگر رفتن به غربت برای یک شریک و برای آن دیگر انگبین. برای یکی بی قراری و برای آن دیگر آرامش. یکی می گوید مرگ می گیرد، ولی آن دگر از خنده اش می گوید.

یکی چهره اش را زیبا می پندارد، ولی آن دگر می گوید زشت روست و یقیناً همین اختلا ف نگاه هاینده که باعث شده اند که همیشه بازارش گرم بماند.